



## میاد سپیده

◆ حبیب اله زارع

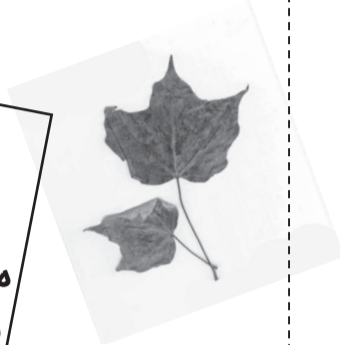
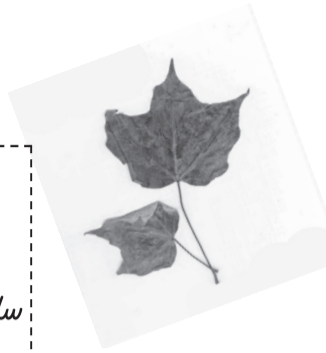
رنگ و شکل سپیده بود آن شب  
 فلق جان دمیده بود آن شب  
 از دل ابر یاس های سفید  
 پایکوبان رسیده بود آن شب  
 روی هر تکه شاخسار درخت  
 تاجی از گل خزیده بود آن شب  
 بر تن خشک و سخت و سرد زمین  
 آسمان سر کشیده بود آن شب  
 صبح بود، دیدگاه من حیران  
 جز سپیدی ندیده بود آن شب  
 همه جا شکل صبح بود و سحر  
 رنگ باران پریده بود آن شب  
 وجد بود آن همه صفای سپید  
 شب چو صبح سپیده بود آن شب  
 شبم عشق روی برگ صفا  
 بی سر و پا دویده بود آن شب  
 از سر شب سلام جمله ملک  
 گرد نرجس تنیده بود آن شب  
 ترس افتاده بُد به جان ستم  
 قلب شیطان بریده بود آن شب  
 پر تپش گشته بود قلب «حبیب»  
 صوت قرآن شنیده بود آن شب  
 شاد شد قلب عاشقان زمین  
 چون که مهدی رسیده بود آن شب



## اشکی بر گونام

☑ مهتاب خواجهای - قیر

ساعتم گیج می زند  
 عقربه ها میان فنده و گریه معلق  
 اشکی بر گونه ام لم داره  
 با تیغ هم از رگ بودنت  
 نمی توان گذر کرد  
 نقش های شطرنجی جان گرفته اند  
 میان بازی قایم موشک نیامدی  
 قصه نافوانره  
 به پایان  
 رسید



## چشمان تو

◆ رؤیا حدادیان

زیبایی چشمان تو مانند دریاست  
 موج غریب دیده ات از دور پیداست  
 هر دم نگاهت می کنم در خود اسیرم  
 من عاشق روی توام از خود نگیرم  
 دیوانگی را می توان از چشم من دید  
 وقتی درون سینه ام آه تو لرزید  
 آتش زدی بر قلب من با دیدگانت  
 من می شوم آشفته از شهد لبانت  
 باز آ و با من قصه ای از نو به پا کن  
 من را میان قصه های خود رها کن  
 ناز دو چشمت می کنم ای جان رؤیا  
 من می شوم در چشم زیبای تو پیدا  
 یک شب بیا با من بمان ای نازنینم  
 با من بمان تا روی زیبات ببینم  
 من که اسیرم در هوای بی قراری  
 حرفی بزنی با من تگو حرفی نداری  
 هر کس تو را از من بگیرد کور گردد  
 ویران شود از دلخوشی ها دور گردد  
 هرگز نشو از من گریزان، آفتابم  
 وقتی که باشی من شعاع ماهتابم  
 من موج بی طوفان ولی غرق صدایم  
 وقتی که چشمان تو شد تنها خدایم



## آرامش

☞ پروین باقری

چه منظره زیباییست. در مقابل چشم هایم، گندم زار است بزرگ به  
 رنگ طلایی که در آفتاب می درخشد و هر فوشه ای آن که با ساز باد  
 می رقصند و هم چون مومی این سو و آن سو می روند  
 تماشا میست. گنبدی سبز از دور پیداست که گویی مرا به سوی خود  
 می خواند و راهی که از کنار گندم زار به آنجا می رسد.  
 راه می افتم، آرام، آرام می روم، به درب بزرگی می رسم که به  
 رویم باز است، وارد می شوم. به اطرافم نگاه می کنم. اینجا یک زیارتگاه است، آرامگاهی  
 ابدی است با درتهایی سر به فلک کشیده، نسیمی فنک از میان درفگان می گذرد و صورتم  
 را نوازش می دهد. شرشر آبی که درون موضی می ریزد نگاهم را به سوی خود می کشد.  
 آرام قدم برمی دارم، فش فش برگهای زیر پایم را می شنوم. احساس فویی دارم، جلوتر که  
 می روم اتاقیست کوچک با دری سبز رنگ که بسته است و زنجیری آویزان که بر آن دخیل  
 بسته اند. پاره هایی سبز برای مامت گرفتن، مقدر زیباییست و با خود می گویم اینجا جای  
 آرامش گرفتن دلهاست.



## بازگشته

ای بازگشته  
 ای به خطا رفته  
 با من بگو حکایت دل  
 - تا بگویمت  
 تشویش درد، مرده، درون تکیده ام  
 ☞ راضیه معزی مقدم

## اتوبوس هوس

☞ مهرناز زاهدانی فرد - قیر  
 من هم میان بودن و نبودن چشمهایم بسته  
 بی تو در اتوبوس هوس می دویم  
 فکر می کنند کورم  
 نمی فهمند مرفه های تو...  
 چشم بازار را که هیچ  
 چشم مرا هم در آورده



□ شیمای شیبانی

از کوچه باغ خاطره هایت عبور کن  
 گاهی بیا و اسم مرا هم مرور کن  
 تنها بخواه تا که بمانم کنار تو  
 دنیای مرده زنده ز عطر حضور کن



## مدار غم

☞ شبنم اصلاح پذیر

زمین، برای ما قفس نبود هیچ گاه، من...  
 ... دلم گرفت تا که باز هم رها شدم ز تن  
 به گوشمان رسید: مرگ عشق، این خبر ولی...  
 برای هیچکس مهم نبود، مثل خواب زن  
 مرا اسیر کرده است... فکر ناب کهنه ای:  
 سفر کنم ز جسم خام، تا کمال، تا وطن  
 وجود خسته ام به درد زندگی نمی خورد  
 بگیر روح پیر را در آن دوباره دم بزنی  
 زمین، هنوز می دود به روی یک مدار غم  
 بس است چرخ بی ثمر، ز رسم کهنه دل بکن  
 ز نیمه، شب گذشت، شهر ساکت است و من  
 هنوز ناامید و منتظر، شبیه یاس من

## منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط  
 خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و  
 تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه  
 ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

